

تجانس گسترش یافته است و هر نقطه‌ای از ریزوم می‌تواند به هر نقطه دیگر پیوند بخورد» در حالی که «... هر خصلتی از ریزوم الزاماً به یک ویژگی زبانی مرتبط نیست... [ریزوم] نه تنها از نظام‌های متفاوت زبانی، بلکه از حالت‌های اشیا، در جایگاه‌های مختلف بهره‌برداری می‌کند.»

در اینجا چندگانگی دارای چند و چون‌گذاری، اندازه، و ابعاد است، تنها در جایی که ما با هم باشیم. این چندگانگی نظم / ساخت بندی پست مدرن ما را به وجود می‌آورد (یا بر آن است که به وجود آورد... جایی که ما لذت و خواسته راباز- به دست می‌آوریم، جایی که آزاد- بودگی: آزادی نظام، آزادی جنسیت، آزادی شخصیت، آزادی ذهنیت، آزادی جسم، ذات و جوهره‌ی آن است.

به جایی رسیده‌ایم که می‌توان آن را عصر سنگی مجازی نامید، که ویژگی آن مادیت خردی است که از مهار مامی‌گریزد، اما در عین حال مانع از ساخت تصورات نمی‌شود. این دوران جدید ما را در تماس با جهان‌های جدید قرار می‌دهد: جهان‌هایی واقعی اما غیرمادی، جایی که امر خیالی را می‌توان بدون پشتوانه‌ی مادی عینی به نمایش گذاشت. فراخوانی است برای جهان‌بینی جدید که معیارهای حقیقت تجربی باید بر شالوده‌هایی جدید بنا شود: جهانی که همه چیز سیال، و روان به نظر می‌رسد اما جایی است که هنوز یادگیری شیوه‌های نو برای به سخن در آوردن اشیا، لازم است.

در قرن بیستم، متفکران بسیاری از کالبد، موضوع فلسفی مهمی ساخته‌اند. این امر به خصوص در نزد فیلسوفان فرانسوی صادق است. به طور مثال گابریل مارسل در انتهای مجله‌ی ماورا، طبیعه خود می‌گوید که «من کالبد - ام‌هستم»^۳. ژان پل سارتر بخش‌های طولانی‌ای از قسمت دوم کتاب هستی و نیستی را به تحلیل کالبد به مثابه شکل بنیادی - بودن - در - جهان، اختصاص داده است.^۴ موریس مرلو - پونتی در کتاب پدیدارشناسی ادراک جسم را خود عنصر ادراک به حساب آورده است.^۵ از این دست، مثال‌های بسیار دیگری وجود دارد.

بار دیگر کالبد، این بار در تعامل با فضا و محیط دیجیتال، نکته‌ی مورد توجه این رساله است: بازگشت کالبد: ارتباطات در فضای سبیرنتیک. بر طبق اکثر آثار نوشته شده در سال‌های گذشته، محیط دیجیتال جایی است که کالبد در «شبه‌سازی‌های سیال» از بین می‌رود، جایی است که به قول کتاب تازه‌ی شری ترکل با عنوان زندگی بر روی صفحه^۶ کالبد به عنوان ماده و کارکردهای جسمی به «برنامه‌نویسی نرم [افزایی]، تقلیل پیدا می‌کند، زندگی کالبد ما را ترک کرده» و به روی صفحه [رایانه] نقل مکان کرده است. من

مایلم که خلاف این امر را ثابت کنم، مایلم از این نظریه پشتیبانی کنم که کالبد همچنان وجود دارد و هنوز ما را ترک نکرده، بلکه برعکس هنوز مشارکت‌کننده‌ای فعال در مکانی است که اکنون ما آن را به طور عام فضای سبیرنتیک می‌نامیم.

در حال حاضر بحث‌ها و تحلیل‌های مربوط به فناوری‌های دیجیتال مربوط به حوزه‌های انسانی به مفاهیم «خود»، «هویت»، «جنسیت»، «زندگی روانی» می‌پردازد. هر کسی در فناوری دیجیتال به دنبال پاسخی برای پرسش‌های دیرینه است. من مایلم قدمی به عقب بردارم و به ریشه‌های جسمیت، ادراک و کالبد به مثابه ماده‌بازگردم، تلاش کنم تا با معنی ابتدایی‌تر و ساده‌تر در ارتباط با انسان به فناوری دیجیتال نزدیک شوم، تا این مفاهیم ما را به محیط دیجیتال رهنمون کرده و ما را باز آفریند. مایلم که به همراه خود، هویت، جنسیت و مفاهیم کالبد، ماده و مکان را نیز مطرح سازم.

این کتاب به چهار قسمت تقسیم شده است، ابتدا فضای سبیرنتیک به مثابه یک مکان، یک جا، یک فضای زیستی، یک فضای اجتماعی به اثبات رسیده و مشخص می‌شود. فضای سبیرنتیک مکانی است که قطعاً دارای حیاتی مختص به خود است، جزئیاتی خاص، لایه‌هایی خاص، ویژگی‌هایی خاص که بازنمود واقعیت بازخورد است، دارد. از مکان فضای سبیرنتیک به مکان کالبد خواهیم رفت و در فصل دوم مفهوم مونا (جوهر فرد) را در نزد لایبنیتس تحلیل خواهیم کرد. یک مونا به مثابه یک کالبد «جای» تمام ادراکات اصلی است، منطقه یا ابزار ابزار و استنباط جهان است، متناسب با کالبدش، متناسب با اندام‌های کالبد، و متناسب با فعالیت، انرژی و نیروهای کالبدش، آینه جهان است. کالبد، جهان فضای سبیرنتیک را محقق می‌کند و فضای سبیرنتیک به کالبد واقعیت می‌بخشد.

سپس، از کالبد به مثابه یک مونا به «نوع» دیگری از کالبد، یا به کیفیت دیگری از حضور کالبد در فضای سبیرنتیک مانند کالبد حافظه خواهیم پرداخت. دانش و رازگشایی از کالبد در فضای سبیرنتیک حادث می‌شود تا تلاش برای شناخت خودمان بعد از رویداد و در نتیجه با حافظه همراه باشد. حافظه‌ی کالبد ما «حادث شدن وجود» را تداوم بخشیده و آن را به وجود می‌آورد. چندگانگی لایه‌های حافظه، حال و هوای محیط ما را تشکیل می‌دهد، و از آنجایی که حافظه به عنوان عضو و اندام گزینش محسوب می‌شود، بنابراین، توده‌ای از خاطره‌ها و یادهاست که هیچ‌گاه از بین نمی‌رود، در منابع مربوط به گذشته مطابق با احتیاجات عملی کالبد دست می‌برد.

«کاربر و @ ۱۸۰» توسط حافظه به برداشت و استنباط از کالبدش رهنمون

The Body is Back

communication in Cyberspace

بازگشت کالبد: ارتباطات

ترجمه: مهرداد میردامادی

فضای سبیرتیک

[www.newschool.edu/
mediastudies/sam/
thesis.htm](http://www.newschool.edu/mediastudies/sam/thesis.htm)

اشاره:

در حال حاضر اینترنت تحول اساسی در تولید و پخش کتاب ایجاد کرده است. مطلب ترجمه شده قسمت‌هایی از بخش‌های خلاصه شده کتابی است که جهت استفاده کاربران یا خریداران از طریق اینترنت عرضه شده است. محتوای مقاله پیرامون فضا یا ادراک خاصی از مکان است که در نتیجه‌ی انقلاب یارانه‌ای در ذهن انسان معاصر ایجاد شده است.

مقدمه:

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که هر روز بیش از پیش انسجام خود را از دست می‌دهد، در جهانی که به نظرمی‌رسد با حواس و قضاوت‌های ما بازی می‌کند و ماهیت واقعی خود را از ما پنهان می‌دارد. جهانی که می‌توان تعیین کرد «ظاهرش چگونه است» اما نمی‌توان مشخص ساخت که «چیست». می‌دانیم که همه چیز، از محرک‌های حسی، که به الگوهای ذهنی منتقل شده و «ایده‌ای واقعیّت» را تولید می‌کند، همگی اختراع، ابداع، و حاصل خلاقیت ماست، ساخت این جهان مرهون تعامل بین محرک خارجی، میراث فرهنگی پیشین، علم، فناوری، و جامعه است. واقعیت ما یک واقعیت تولید شده است که ویژگی‌های «مصنوع» را دارد.

ایده‌ی «حقیقت» از یک ثبات نسبی و حفاظت از خود ایده، در طی زمان، ناشی می‌شود. تصویری که برای ماطرخریزی شده با انتظارات ما مطابقت دارد، با وجود مقابله‌ای که با تثبیت روابطمان با اشیا، می‌شود، مسأله مهم، توصیف کردن تجربه به «غیر - واقعی» یا «غیر - حقیقی» بودن، نیست، بلکه سازگار کردن معیارهایمان با تازگی شالوده‌های مادی است که ما رابطه‌ای نزدیک را با آن شکل می‌دهیم؛ و نیز، به وجود آوردن فرهنگی است که قادر باشد به این تازگی‌ها ارزشی بدهد و به لحاظ اجتماعی قابل شناسایی باشد. بر پایه‌ی ثبات و دوام رابطه‌ی بین «دال» و «مدلول» است که فرهنگ ما منطق و مفهوم خود از واقعیت و حقیقت می‌سازد.

امروز ما پایان جهان در حال شده را تجربه می‌کنیم، جهانی که در آن واحد «پایان یافته» و «ناشناخته» است، مادیر قادر نیستیم که اشیا، را با زبان تعریف کنیم: زبان، کلمات، نمادها ما را رها کرده‌اند، دیگر مسؤولیت در قبال «تعریف» و «تبیین» و کارکرد حمایت، وجود ندارد. درهم ریختگی، کلمه‌ای جدید برای سازگاری، برای وحدت، برای نظم و برای «یکپارچگی» است. درهم ریختگی، جایگاه ماست، درهم ریختگی آن گونه که ژیل دِلوز و فلیکس گوتاری گفته‌اند، ریزوم* است: «موقعیتی» است که از میلیون‌ها بخش نادیدنی تشکیل یافته، جایی است که موقعیتی که ما در آن اشغال کرده‌ایم به خودی خود معنا دار و درخور نیست. جایی است که بر طبق «اصلی پیوند و عدم

برداشت و استنباط انسانی در محیط دیجیتالی باعث شهودی عقلانی می‌شود؛ آگاهی ما در صدر تمام حافظه‌ها و تصاویر قرار می‌گیرد و حاصل تعامل با فضای سبیرنتیک است و برای تداوم ماهیت و ویژگی ما، به عنوان حرکت‌درونی شناخت ما محسوب می‌شود.

کالبد / ذهن با آهنگی متفاوت از برداشت و آگاهی به مادیت فضای سبیرنتیک خاتمه می‌دهند. حافظه با سرعت یک تجربه‌ی رویایی و پیش‌یافته عمل کرده و لحظات مادیت را تقویت کرده و آنان را دگرگون می‌سازد تا بین سرعت آگاهی ما و فهم ما از فضای سبیرنتیک تعادل ایجاد کند.

وجدان در این محیط به برکت حافظه، صاحب اختیار و استمرار خود است. آنچه از طریق حافظه انجام می‌شود ساده است و سرعت آگاهی و فهم ما از فضای سبیرنتیک را تعدیل می‌کند. وجدان نیز در این محیط صاحب اختیار استمرار خود است و تنش بین ذهن / کالبد، تنشی که تمام کنش‌های خیالی و مجازی و نیز «کنش‌های واقعی» ممکن است مرتبط می‌سازد.

پانوشته‌ها:

- ۱- لابنتیس، مونا‌دشناسی و دیگر مقالات فلسفی
- ۲- همان.
- ۳- همان.

دگرگونی حافظه Memory Change

آنچه در این مرحله باید پرسید آن است که اگر برداشت و حس یک گذشته و لحظه زندگی شده در زمان و برحسب تجربه‌ی کنونی تغییر بیاید و ما را هم تغییر دهد، آیا حافظه ما دگرگونی می‌پذیرد یا نه؟ یک فرایند مهم برای فهم‌یاده‌ایمان و به خاطر آوردن احساسات گذشته «آگاهی به فراموشی» است. تعامل بین «به ذهن سپردن» و «فراموش کردن» نیروی محرکی است که فرایند یادآوری را به وجود می‌آورد. یادآوری فرایندی خلاق است، فعالیت تخیل و تصور و احساس است. به همین دلیل مشخص، حافظه یا فعل به خاطر سپردن را می‌توان به مثابه فرایند فعالی که قالب خود را مشخص کرده و به خود شکل می‌دهد نامید. تمرکز اصلی، کالبد و احساسات کالبدی مربوط به لحظه‌ی یادآوری را از دست نمی‌دهد. از این رو یادآوری می‌تواند در زمان تجربه‌ی زندگی در فضای سبیرنتیک در آن واحد هم فراموشی باشد و هم یادآوری.

ممکن است در زمان کاوش و کشف فضای سبیرنتیک، بخواهیم سازگار شویم و به تدریج عادات مناسب را کسب و خصلت‌های مناسب را جایگزین کنیم؛ ممکن است بخواهیم «سازگاری» مان رشد پیدا کند. تمام این موارد از جمله موارد مربوط به حافظه، و به طور مشخص حافظه‌ی کالبد است. با یادآوری کالبد است که به «جای خود»، به فضای خود باز می‌گردیم و قادر می‌شویم یک واقعیت دیگر را درک، حس و کسب کنیم. وقتی به داخل فضای سبیرنتیک وارد می‌شویم خود را در حال تصور به امکانات جدید می‌بینیم تصور آنچه کالبد ما شاید پیش از این تجربه نکرده باشد، یعنی زندگی در یک «قالب رفتاری» جسمانی دیگر، عجیب است.

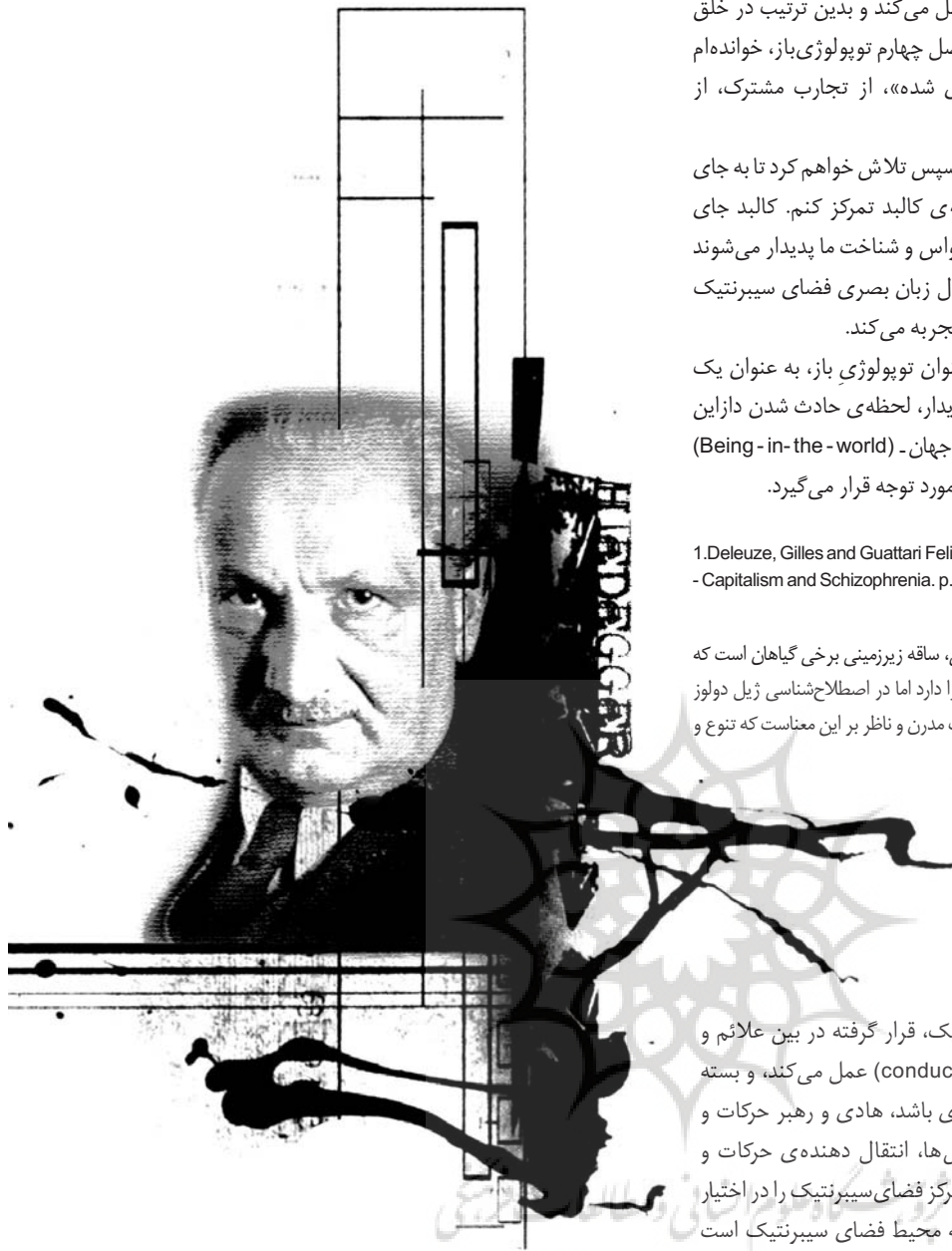
آیا این استفاده از حافظه به آن معنی است که باید برای اتصال به فضای سبیرنتیک، در بطن یک کالبد فیزیکی قرار بگیریم تا آن را تجربه کرده و به

خاطر بسپاریم؟ آیا باز - قرار یافتن (re-placing) می‌تواند به الگویی برای به‌یاد آوردن باشد؟ قرابت در فضای سبیرنتیک را می‌توان درخصوص شناخت و حافظه‌ی کالبد مجدداً درک کرد. حضور مشخص داده‌های ادراکی باعث می‌شود که فرد ادراک‌کننده، تداعی‌های مشخصی را انجام دهد یا خاطره‌ی خاصی را به یاد آورد. به این خاطر داده‌های ادراکی فضای سبیرنتیک نمی‌تواند بی‌معنی باشد زیرا اگر این‌گونه بود قدرتی نداشت تا معانی دیگر را برانگیزاند. اگر این اندیشه را بپذیریم که دارای احساسات هستیم و خود را به این دیدگاه متعهد سازیم که هر تجربه، احساس است، دانش، چیزی بیش از پیش احساسات و برداشت‌ها نیست و خود از احساساتی غیرقابل ابراز تشکیل می‌یابد. اما اکنون مشکل در مورد پرسش قرار دادن این اندیشه است که یادآوری صرف، حتی یادآوری احساسات بی‌معنی، می‌تواند موجب معنادار شدن احساسات مشابه شود؟ حال، مسأله بیشتر توصیف شیوه‌ای است که تجربه‌ی معنادارکنونی چگونه به گذشته‌ای که آن را «دربرگرفته» دسترسی پیدا می‌کند و باعث می‌شود که تجربه‌ی کنونی احساس شود، زندگی شود، حس شود، مورد استفاده قرار گیرد و جسمیت پیدا کند. دقیقاً این رابطه‌ی بین گذشته و حال است که باید مجدداً مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. بر طبق نظریات موریس مرلوپونتی گذشته را باید به جای مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و احساسات منفصل و ناپیوسته به عنوان «افق» یا «حال و هوا» یا «حیطه» توصیف کرد. شاید راه حل آن باشد که بازسازی نظری چنین ادله و آثاری را برحسب برداشت‌ها و تأثیراتی که تشکیل دهنده‌ی تجربه هستند بپذیریم. به طور کلی فرد نمی‌تواند بر پایه‌ی پیش‌داوری در مورد جهان عینی، به واسطه‌ی پدیدار توصیفی، فکر کند که باید رویکردی پدیدارشناختی داشته باشد که در آن تجربه به عنوان «دادگاه استیناف نهایی» جایی است که فکر، آگاه از خود، به عنوان دسترسی به آنچه شالوده‌ی همه‌ی دانش‌ها و شناخت‌ها می‌باشد، از پیش‌داوری خود و احساس درک خود در فضای سبیرنتیک آگاه است.

در فضای سبیرنتیک، ما گذشته‌ی خود را با خود حمل می‌کنیم به گونه‌ای که ساختار آن در کالبد «معمول» یا «جدید» ما جای گیر می‌شود. از این رو بیان ارگانیک بخشی از شرایط انسانی ماست و تشکیل دهنده‌ی آن چیزی است که می‌توان آن را «مجموعه‌ای ذاتی» نامید. در فضای سبیرنتیک «واپس رانی / حذف ارگانیک» کالبد زیستی ما حادث می‌شود. کالبد ما ریشه در وجود زیستی دارد می‌توان آن را به نوعی بی‌ثبات و متزلزل حس کرد و ما باید با واپس‌رانی ارگانیک و برجسته ساختن خاطرات خود از گذشته به عنوان مجموعه‌ای از تصورها، با این احساس بی‌ثباتی و متزلزل مقابله کنیم. چنین پدیده‌هایی می‌تواند ما را در محیط دیجیتالی نسبت به ویژگی حقیقی گذشته و متعاقب آن، شناخت نقش کالبد ما در بود - در - جهان یا برای جهان، از نو برانگیزد. از آنجایی که حافظه و احساسات می‌تواند پدیدار کالبد ما را آشکار سازد، روشن است که کاربرد فضای سبیرنتیک به جای یادآوری صرف یادداشتن تصور یا تصویری از این فضا، «زمان حال دیگری» را تجربه خواهد کرد.

بودن در فضای سبیرنتیک (Being - in - Cyberspace)

توافق بین سوژه‌ی ادراک‌کننده یا کاربر فضای سبیرنتیک با محیط یا ایزه‌های داخل جهانی دیجیتالی را می‌توان با «گشادگی» بود - در - جهان (in-der-welt-sein) «مارتین هایدگر مربوط دانست؛ برای آنکه کاملاً مفهوم «گشادگی پویا» نسبت به جهان، و به محیط دیجیتال، را درک کنیم همان‌گونه که هایدگر خود نیاز داشت، لازم است که ماحقیقتی مهم، مانند این که جهان



می‌شود در حالی که با محیط دیجیتالی تعامل می‌کند و بدین ترتیب در خلق آن چیزی تأثیر می‌گذارد که من آن را در فصل چهارم توپولوژی باز، خوانده‌ام یعنی زمینه‌ای برای «تلاش‌های گردآوری شده»، از تجارب مشترک، از آشکارگی بین دو صورت وجودی انسان.

من در نتیجه‌ی رویکرد پدیدارشناختی سپس تلاش خواهیم کرد تا به جای «موضوع در حال» تجربه، بر کنش تجربه‌ی کالبد تمرکز کنم. کالبد جای آگاهی فیزیکی است، مؤلفه‌ها زنده و در حواس و شناخت ما پدیدار می‌شوند در فضای سیبرنتیک کالبد، آزادی و استقلال زبان بصری فضای سیبرنتیک را که مستقیماً با حواس ما سخن می‌گوید، تجربه می‌کند.

سپس کالبد در فضای سیبرنتیک به عنوان توپولوژی باز، به عنوان یک دیگر - خود (alter-ego) یا به عنوان یک پدیدار، لحظه‌ی حادث شدن دازاین (آنجا بود)^۱، به عنوان کالبد به مثابه بود-در-جهان (Being-in-the-world) فضای سیبرنتیک با پیامدهای مستلزم آن، مورد توجه قرار می‌گیرد.

پانویس:

1. Deleuze, Gilles and Guattari Felix. A Thousand Plateau - Capitalism and Schizophrenia. p.7.

مترجم:

* (rhizome): در علم گیاهشناسی، ساقه زیرزمینی برخی گیاهان است که قابلیت رشد و نمو در تمام جهات را دارد اما در اصطلاح‌شناسی ژیل دولوز عبارت از ویژگی فرهنگی دوره پست مدرن و ناظر بر این معناست که تنوع و تکثر در تمامی یاخته‌های فرهنگی امکان‌پذیر است.

نیروی فزاینده‌ی حافظه The Moment of Memory

کالبد، استقرار یافته در فضای سیبرنتیک، قرار گرفته در بین علائم و اشیاء جدید به مانند یک هادی و رهبر (conductor) عمل می‌کند، و بسته به آنکه کنش، غیرارادی یا انتخابی و ارادی باشد، هادی و رهبر حرکات و جنبش‌ها، انتقال دهنده‌ی حرکات و جنبش‌ها، انتقال دهنده‌ی حرکات و انتقال دهنده‌ی حرکات و سازوکارهای مشخص است. کالبد / ذهن ما مرکز فضای سیبرنتیک را در اختیار می‌گیرد و ما را در میان سایر تصاویری که محیط فضای سیبرنتیک است شکل می‌دهد و به صورت جزئی از محیط در می‌آورد. آنچه پیرامون ما قرار گرفته نیز بر ما اثر می‌گذارد، و کنش و واکنش ما بر پایه‌های تعداد و گوناگونی نوع و گونه اجزاء پیرامونی و محیطی است که تجربه در درون آن صورت می‌پذیرد. بدین خاطر کالبد یا قوه‌ی حرکت‌طرحی خلاقانه بودن می‌تواند کنش گذشته را در خود انباشته سازد و دقیقاً به همین ترتیب است که تصاویر گذشته حفظ و نگهداری می‌شوند.

زمانی که کالبد فضای سیبرنتیک زنده می‌شود، حافظه، کلید واژه (Keyword) است. حافظه «حادث شدن وجود» را تا اوم بخشیده و آن را به وجود می‌آورد، «اینجا بودن» را به وجود می‌آورد. حافظه ابزار و وسیله‌ی «اینجا» است. حامل آن است، شرط لازم و کافی «بودن» است. حافظه، گوناگونی لایه‌های فضای موجود را شکل می‌دهد؛ فضایی که ما رادر برگرفته است. ما کالبد حافظه‌ایم. من حافظه هستم. حافظه، فیزیکی و جسمانی است، حافظه محل زندگی مراتعین می‌کند. لایبنتیس در موندشناسی بخش ۲۶ اظهار می‌دارد که «حافظه، نوعی همخوانی در روح به وجود می‌آورد که شبیه منطق است اما باید از آن مجزا و تفکیک شود... در حیوانات... باز نمود حافظه

باعث می‌شود که آنچه مربوط به استنباط در گذشته است پیش بینی شود و به سوی احساسات مشابه و آنچه در گذشته داشته حرکت کند»^۱ و مجدداً در بخش ۲۸ آورده است که «توالی برداشت (perception) های حیوانات به واسطه اصل حافظه محقق می‌شود...»^۲

در یک سطح فراتر می‌توان گفت که هر برداشت شامل لایه‌های بی‌شماری از حافظه است و حافظه «بخش ذهنی» آن را آگاه می‌سازد. باز نمود، (representation) موضوع، انتخابی است که مغز بر طبق نیازهای کالبد به عمل می‌آورد. ذهن / کالبد در فضای مجازی را می‌توان اندام و عضو گزینش، یادها و خاطره‌هایی که هیچ‌گاه از بین نمی‌روند، به حساب آورد؛ اندام و عضوی که بر طبق نیازهای عملی کالبد در منابع گذشته دست می‌برد. حافظه برداشت کالبد را تغییر می‌دهد به آن کمک می‌کند تا شهود عقلانی را تقویت کند، حافظه در آفرینش ما سهم و نقش دارد. «... از این روبرداشت شامل تقویت دوره‌های طولانی یک هستی است که در تعداد لحظات معدودی از زندگی کم‌رنگ می‌شود و از این رو خلاصه‌ای است از یک داستان بسیار طولانی.»^۳



عناصر سینما
استفان شارف
ترجمه محمد شهباء و فریدون خامنه پور
نشر هرمس

استفان شارف در کتاب حاضر که تحت عنوان «عناصر سینما» به چاپ رسیده، به عناصر ساختاری سینما، نگرشی شکل‌گرا دارد. هرچند که آن را با ساختارگرایی نحوی نیز آمیخته است. شارف بیشتر بر ویژگی‌های شکلی نماها و چگونگی پیوندشان به یکدیگر پرداخته است تا به معانی که از آن نماها برمی‌آید. در واقع وی به جای تأویل و تفسیر رویدادها به چگونگی نمایش آنها بر پرده توجه می‌کند و این امر را در گرو کاربرد درست عناصر ساختاری سینمایی داند. وی هرچند سینما را نوعی زبان می‌داند اما همچون متر سینما را تقریباً همانند زبان کلامی نیز نمی‌پندارد.

کتاب شارف ضمن اشاره به اندیشه‌های برخی از نظریه‌پردازان سینما، در عین حال بیشتر کاربردی است و توجه شارف بیشتر به کارکرد عملی عناصر ساختاری سینما به‌ویژه به کار کسانی خواهد آمد که در پی راه‌حلهایی برای دشواری عملی فیلم‌سازی هستند تا گفتمان‌های نظری. اما ارائه‌ی نکته‌های نظری که شارف آورده است کتاب را به تشریح نظریه‌ای عملی مانند ساخته است.

شارف بر آن است که تبیین کند که تأثیر زیبایی‌شناسی ویژه سینما چه سرچشمه‌هایی دارد و ساز و کارشان کدام است. و می‌خواهد نشان دهد که بهترین جایی که می‌توان این ساز و کار را سراغ کرد آثار بزرگان سینماست.

در مباحث کتاب، بنا بر موقعیت، تماشاگران مخاطب قرار گرفته‌اند و هنگامی که از ساختارهای سینمایی سخن به میان می‌آید منظور از مخاطب تماشاگرانی است که توان درک و لذت بردن از آن ساختارها را دارند. در واقع توانایی تشخیص و پیگیری نحو سینما همچون توانایی ذاتی مربوط به زبان در نوع بشر عمومیت دارد. این توانایی ذاتی دلیلی است بر قدرت تماشاگران فیلم که از همان روزهای آغازین سینما پیگیری مجموعه‌ای از نماها و تصویرهای «منطقی» واقع بر رشته‌ای مشخص و درک نتیجه از آنها (جمله‌ها و پاراگراف‌های سینمایی) را میسر ساخت.

بنابراین همان‌گونه که در پیشگفتار کتاب آمده سینما علاوه بر اینکه نوعی زبان است، می‌تواند مدعی شود که تنها شکل ارتباطی است که بر پایه تداوم ترکیبی استوار است: مجموعه‌ای از نشانه‌ها که چون بر طبق دستور زبان مرتب می‌شوند معنای یابند و در هر دو جنبه‌ی لغوی و احساسی به‌القای مفهوم می‌پردازند.

فصل‌هایی که جهت تحلیل برگزیده شده، نشانگر استفاده‌ی موفق از عناصر ساختار است اما تجزیه و تحلیل آنها لزوماً به معنای داوری انتقادی درباره‌ی کل فیلم نیست.

اصول مطرح شده در کتاب، تنها در مورد سینماست، اما هر رشته تصویری را که بر پرده دیده شود و همچنین در تلویزیون در برمی‌گیرد.

باور نویسنده آن است که سینما هنری در حال تکامل است که هنوز درگیر بحرانی ضدکلاسیک به‌مفهوم سبکی یا فلسفی نشده است. و منطقی است اگر فرض کنیم سرانجام دوره‌ای کلاسیک در سینما تحقق خواهد یافت که پیامد آن همان تغییر و تحولاتی خواهد بود که تکامل و رشد سایر هنرها را مشخص کرده است. او معتقد است ضروری است که ابتدا ماهیت سینما، بدان‌گونه که امروزه می‌فهمیم، درک و فهمیده شود: زبان و نحو آن چیست؟ کتاب خود را مخاطب این پرسش می‌داند.

وجود دارد را تعیین کرده و مشخص سازیم و آن عبارت از این است که جهان فضای سبیرنتیک دقیقاً وجود دارد و واقعیت است. با مشخص ساختن وجود و کارکرد فضای سبیرنتیک است که می‌توان از طریق فلسفه‌ی هایدگر در مورد اهمیت شرط اساسی وجود که وی آن را «بود» (Being) می‌خواند، فکر کرد. بود، شرط آغازین است، «زمینه‌ای» است که اجازه می‌دهد هر هستی دیگری به وجود آید. بنابراین برای شناخت بهتر خودمان در فضای سبیرنتیک باید ببینیم در این مکان و در جریان تعامل با این جهان، چگونه وجود داریم. هایدگر این نوع بودن را دازاین (آنجا - بود) نامید. بنا بر قول او پیش از هر چیز، ما وجود داریم، ما «آنجا» هستیم، ما در این جهان هستیم و اگر قرار بر فهم زندگی باشد باید بدین گونه خود را درک کنیم. همان طور که تأکید بر اصطلاح وجود برای هایدگر مهم بود. بود - در - جهان را به فعل دازاین اطلاق کرد. وجود خط پیوند در این اصطلاح، تأکیدی است بر این معنا که بین ما و جهان فاصله‌ای نیست. همان‌گونه که ما بخشی از جهانیم جهان نیز بخشی از ماست. «در» دقیقاً نشانه و معرف درگیری است، هایدگر فکر می‌کرد که هیچ فاصله‌ای، چه فیزیکی و چه ذهنی، بین ما و جهان نباید وجود داشته باشد. کشش و درگیری دازاین با جهانش ذاتی آن است. هیچ وجودی، هیچ «آنجا - بودی» بدون جهانی که در آن وجود داشته باشد، وجود ندارد. فرد بدون جهان معنا ندارد. جهان و دازاین یک چیز و شبیه به هم هستند.

بر پایه‌ی اصول اولیه‌ی فلسفه‌ی هایدگر فضای سبیرنتیک می‌تواند باز نمود تمام امکانات جهان دازاین به عنوان یک کلیت جمعی باشد. فضای سبیرنتیک و به واسطه‌ی دریافت چگونگی «زندگی فرد» در آن، درک جدید از خود و جهان پیرامون خود خواهد داشت. کاربر باید جهان فضای سبیرنتیک را از طریق مشارکت در بافت آن قابل فهم سازد، باید جهانی تولید کند که رسوم جدید در آن زنده شود؛ در فضای سبیرنتیک جای گیر شده و از طریق آن بیان شود.

دازاین در فضای سبیرنتیک به چه معنی است؟ دازاین [کالبد] توصیف واقعیت فضای سبیرنتیک در تقابل با امکان یا توانایی صرف آن است. بدین خاطر واقعیت یا حقیقت در فضای مجازی صرفاً فراخور کالبد است، فراخور ذات و جوهر آن است که در وجود آن قرار دارد. اما وجود در محیط دیجیتال به چه معناست؟ وجود، کالبد صرفاً آن چیزی است که آن را می‌سازد. حضور، تداوم، مشارکت فعال، جنبش و حرکت، و درک و برداشت کالبد نشان دهنده‌ی وجود کالبد در فضای سبیرنتیک است. کالبد در فضای سبیرنتیک به عنوان پدیدار کالبد وجود دارد، ذات و جوهر آن «کالبدی» بودن آن است. همان‌گونه که هایدگر خاطر نشان ساخت که وجود تعریف «بود» است که تنها به انسان تعلق دارد و دقیقاً به همین ترتیب است که وجود کالبد یا وجود کالبدی در فضای سبیرنتیک خود را به واسطه‌ی آن حیطة تعریف می‌کند و بدین ترتیب خود کالبد را تعریف می‌کند.

توپولوژی باز، کالبد / ذهن، با «جهان ساخته شده» [فضای سبیرنتیک] یکی شده و فرهنگ جدید را خلق می‌کند، یک «فرهنگ مشترک» که معانی هر دو واژه در یکدیگر قرار می‌گیرد شناخت تازه و جدید یکدیگر را به وجود می‌آورد و بدین ترتیب به توپولوژی باز ما مسؤولیت جدید می‌بخشد. ماهیت انسانی در فضای سبیرنتیک در ویژگی‌های فرهنگ فضای سبیرنتیک منعکس است. رویه‌های متفاوت اجتماعی این فرهنگ به جهان فضای سبیرنتیک شکل می‌دهد و معیاری که بر طبق آن دازاین فرهنگ عمل می‌کند را می‌سازد.